

فیلمنامه‌ای برای نوجوان‌ها



چرا سراغ فیلمنامه برای نوجوان‌ها رفتید؟

خب من يك دوره آموزشی فیلمنامه نویسی برگزار کردم در مجتمع شهید آوینی صدا و سیما. همیشه هم معتقد بودم و هستم که قشر نوجوان خیلی برای آینده کشور مهم هستن. زمینه تالیف این فیلمنامه از همون کلاس شروع شد.

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌ها در مورد نوجوان‌ها این بوده که متأسفانه خیلی‌هاشون به مهاجرت فکر می‌کنن. شاید توی وقایع اخیر و سقوط هواپیما هم من به این بعدش فکر می‌کردم که چرا خیلی از نخبه‌های ما باید ایران رو ترک کنن و حرف جدی من اینه که باید وایساد و کشور رو ساخت. اما خب وقتی برای نوشتن این فیلمنامه سراغ خود نوجوان‌ها هم رفتم دیدم مسأله مهاجرت توی ذهن خیلی‌هاشون هست. حتی اون بچه مذهبه هم می‌گه می‌خوام برم کربلا زندگی کنم.

و چرا اسمش رو گذاشتید «ارز نیمایی»؟

خب شخصیت اصلی فیلم به نوجوونه به اسم نیما. به نوجوون که خیلی خیال‌پردازه. و حالا به دلالی که نمی‌گم به پول هنگفت که ارزشه هست می‌رسه به دستش. ماجرا مربوط میشه به اتفاقاتی که در دل این جریان برای نیما صورت می‌گیره.

به نظرتون چرا کارگردانان حرفه‌ای کمتر

سراغ ساخت فیلم و سریال برای نوجوون‌ها میرن؟

خب دلیل اولش گیشه است. تا حدودی هم من بهشون حق می‌دم. چون برای این جور فیلم‌ها امیدی به فروش زیاد ندارن. اما من خودم همیشه میگم باید مسائل مالی رو از دغدغه‌ها جدا کرد. خود من به اندازه‌ای سراغ پول میرم که نیاز دارم. بالاخره همون کارگردان‌ها هم که فیلم‌های پرفروش زیادی دارند، می‌تونن گاهی هم سراغ فیلم‌های نوجوانانه برن. کما این که برخی از بزرگان سینما چنین تجربه‌هایی دارن.

درباره نوجوانی که واقعا عاشق بازیگری است

میترا بابا علی



هدف

حتما قبول دارید که بخش مهمی از زندگی آدم‌ها بستگی به هدفی داره که انتخاب می‌کنند. امیرعلی صابری آنقدر هدفش برایش جذاب و مهم بود که وقتی مشق هایش را می‌نوشت، پای آن‌ها امضا می‌کرد؛ «وکیل امیرعلی صابری». شاید اخبار تلویزیون که یکی در میان از مفاسد اقتصادی خبر می‌دهد بی ربط در این تصمیم او نبوده، اما این تصمیم یا هدف، خیلی زود جایش را به چیز دیگری داد.

آرزو

امیرعلی هم مثل همه نوجوان‌ها رابطه خوبی با خیال‌پردازی داره، اما رویاهايش خیلی دست‌یافتنی به نظر می‌رسند. اگر قرار باشد درس و مشق که وقت زیادی از نوجوان‌ها گرفته، وجود نداشته باشد، او همه فکر و ذکرش می‌شود بازیگری. البته ممکن است برای رسیدن به هدفش، با وجود همه سختی‌ها، چند وقتی را هم از ایران برود.

دیوانه بازی

هر کدام از ما دیوانه بازی‌هایی برای خودمان داریم، به قول شاعر اما؛ دیوانه‌ها آدم به آدم فرق دارند. امیرعلی هم عین خود ماهاست. اصلا از همان اولش که وارد دفتر شد بچه‌های تیم از او خوششان آمد. از قدیم که گفته‌اند؛ دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش آید!! دیوانه بازی‌های او اما بازهم از همان جنس رویایش است. وقتی توی خانه تنهاست؛ سعی می‌کند به زور هم که شده گریه کند. انگار توی ذهنش نقش بسته که برای بازیگری در يك کار حرفه‌ای باید تست بدهد و حتما از او می‌خواهند گریه کند. به قول خودش پیشرفت‌هایی هم در این کار داشته. یعنی الان لااقل توی چشمش اشک حلقه می‌زند. يك كم ديگر به خودش فشار بياورد روی صورتش جاری می‌شود.

شروع متفاوت

اصولا خیلی از کسانی که به تئاتر و بازیگری کشیده می‌شوند؛ اولش با تقلید دیگران شروع کرده‌اند. منتها تخصص امیرعلی تقلید از بازیگران نیست، بلکه ادای

چارلی چاپلین

معلم‌ها را درمی‌آورد. البته به قول خودش صرفا يك مسخره بازی جذاب است برای همکلاسی‌ها. کسی هم از زیر دستش در نرفته و از معلم ریاضی و فیزیک گرفته تا ناظم و معاون مدرسه در فهرست ادابازی‌های او قرار گرفته‌اند. ولی خودش می‌گوید این کارش جوری نبوده که کسی از او به دل بگیرد. به خصوص همکلاسی‌هایش.

امیرعلی واقعی

خیلی از ماسعی می‌کنیم يك نقاب روی صورتمان بزنیم و با آن با بقیه آدم‌ها مواجه می‌شویم. یعنی خود واقعی‌مان را زندگی نمی‌کنیم. امیرعلی می‌گوید: «خیلی اوقات دوست دارم طنازی کنم و شوخی و خلاصه بگو و بخند. اما خودم را سانسور می‌کنم. این که گاهی نمی‌توانم کاری را انجام دهم به خشم هم می‌رسد. یعنی باید تا زنگ تفریح تحمل کنم تا لااقل بتوانم ادایش را در بیاورم و خودم را خالی کنم. ولی کاش معلم‌ها همه جوری باشند که بتوانیم رگ و روراست حرف دلمان را بگوییم.»

چند تالایک داره؟

برای همه ما جذاب بودن در نگاه دیگران مهم است. یعنی خودت را گول زدی اگر الان ته دلت بگویی نه برای من مهم نیست. این طبیعت آدم است. خب امیرعلی هم یکی مثل من و تو. خودش فکر می‌کند این شوخ طبعی‌هایش باعث شده همه دوستش داشته باشند. ولی ما حرف چندتا از دوستانش را هم شنیده بودیم و این شد که اعتراف کرد گاهی شوخی بیش از حد می‌شود و می‌شود رو مخ رفتن. البته دلش نمی‌خواهد این جور باشد. اما می‌گوید: «من نمی‌دانم چرا خیلی‌ها همه چیز را جدی می‌گیرند. دنیا این همه ارزش جدی گرفتن ندارد.»

جدی‌ترین چیز دنیا

می‌توانید باور نکنید، اما مهم‌ترین موضوع در زندگی امیرعلی، پایان زندگی است. او خیلی از مریضی می‌ترسد و زمین و زمان رو به هم می‌دوزد که سریع خوب شود. چون می‌ترسد عمرش به پایان برسد. همین لحظاتی هم که درباره مرگ صحبت می‌کنیم قشنگ معلوم است که حالش بد شده. شاید مرگ تنها موضوعی باشد که امیرعلی به آن نمی‌خندد.



یکی مثل ما

ضمیمه نوجوان

شماره ۲ ■ ۱۷ بهمن ۱۳۹۸

نوجوان
بازار



امیرعلی صابری

۱۴ ساله و اهل

تهران است.

او عاشق رنگ

قرمز است که

این هیچ ربطی

به پرسپولیس

نداره؛ چون او

فقط طرفدار

«لیورپول» است.

صحبت‌هایش را

که بخوانید متوجه

می‌شوید

«شهاب حسینی»

و «مصطفی

زمانی» را خیلی

دوست دارد. حتی

بیشتر از فسنجان

و همبرگر!!

دلشوره این روزها ما را در برده است. درست که بقیه درگیر مشکلات شده‌اند و فقط بلدند غر بزند اما من دلگرم نهج البلاغه هستم. با خودم گفتم بروم به پیش آیت‌اللهی رفیق شفیقم و بگویم یک تقالی به قرآن بزن بلکه دلم بیشتر آرام بگیرد. چشمانش را بست و زیر لب مثل همیشه ذکرهایی را زمزمه کرد و قرآن را گشود و خواند: «و اما آنها که سعادت‌مند شدند در بهشت جاودانه خواهند ماند تا زمانی که آسمان‌ها و زمین

برپاست.» نگاهش در نگاه عمیق شد. حس می‌کردم که نگرانی چشمانم را می‌فهمد. سرم را پایین انداختم و گفتم خوب شد تنها نمی‌مانم و زود می‌بینمش. منظورم حسن است. از وقتی نامزد کردیم به لیست دلنگرانی‌های من اضافه شد. (حسن کارگر، نامزد محبوبه بود که در سال ۱۳۶۰ درست سه سال بعد از نامزدش شهید شد.)